

## نقدی بر بازنگری تاریخ انبیاء

علی رضا عطار

در شماره پیشین فصلنامه پژوهشهای قرآنی مقاله ای به چاپ رسید که نویسنده آن با انگیزه بازنگری در تاریخ انبیاء (علیهم السلام) مطالبی را در حاشیه تاریخ برخی پیامبران الهی بیان کرده بود. در این نوشتار برآنیم از دریچه نقد بر آن نگریم و به بحث درباره بخشهایی از آن مقاله بپردازیم.

نویسنده با اینکه در ابتدا تصریح می کند:

(البته قرآن مجید به زبان عربی روشن نازل شده است و اگر کسی به قواعد علمی و نکات قرآن به گونه ای دقیق و عمیق بیندیشد و از مشعل هدایت اهل بیت (علیهم السلام) پرتو بگیرد، می تواند با معارف قرآن آشنا گردد.)

ولی چنانکه خواهیم دید، ایشان در برخی موارد، خود، این مشعل را فرونهاده و در وادی کاوشهای تفسیری به ورطه های خوفناک تفسیر به رأی و قول بلاعلم در افتاده است.

در قسمت بررسی تاریخ آدم(ع) چنین آمده است:

(شیطان می دانست که اگر آدم و حوا از درخت گندم بخورند نیازمند تخلیه می شوند، و پرده حجابی که عورت آنان را مستور کرده است گسیخته می شود و از هر جهت شایستگی خلود در بهشت را از دست می دهند. از این رو با سابقه و دریافتی که از جهاز هاضمه بشر داشت و اثر گندم را می دانست، دست به کار وسوسه و

فریب شد... این فریب خوردن گواهی می کند که آدم از تمام از تمام حقائق هستی مطلع نبود و در اثر یک تسویل شیطانی تصور کرد که با خوردن یک میوه می تواند به فرشته تبدیل شود و حتی از شناخت شرمگاه خود و خم و پیچ احشاء و امعاء خود نیز بی خبر بود. و این تأیید می کند که عرضه اسماء همان عرضه اسماء انبیاء و اولیاء بوده است و نه همه آگاهیها و رموز هستی.)

در این عبارت به چند موضوع تصریح شده است:

۱. درخت ممنوعه گندم بوده. ۲. گندم تنها خوردنی آن بهشت بوده و یا اینکه تخلیه منحصر به خوردن گندم بوده. ۳. اطلاع نداشتن آدم(ع) از تمام حقائق هستی حتی امعاء و احشاء خویش.

اینک می پرسیم: با اینکه در قرآن به خصوصیت شجره ممنوعه تصریح نشده و روایات وارده در این باب نیز مختلف است در برخی تصریح به گندم و بعضی به انگور و دسته ای به حسد و... شده، برگزیدن گندم بطور قطع از این بیان به چه دلیل است؟

نویسنده یکی از دلائل عدم امکان درنگ آدم و حوا در بهشت را لزوم تخلیه بسبب خوردن گندم دانسته، حال آن که این امر تنها از طریق خوردن گندم عارض انسان نمی شود، مگر اینکه گفته شود در آن بهشت، خوردنی فقط به گندم منحصر بوده که این نیز نادرست است. بویژه که قرآن تصریح می کند: (کلا منها رغداً حیث شئتما)

در عبارتی که نقل کردیم، فریب خوردن آدم(ع) را مستند به عدم آگاهی وی از تمام حقائق هستی حتی امعاء و احشاءش نموده، در صورتی که خود ایشان در صفحه ۲۸۷ سطر ۲۴ تصریح می کند: (... آدم را آفرید و همه پدیده های عالم وجود را به او شناسانید و از جمله نام انبیاء، اولیاء و شهیدان و صدیقان را... به او معرفی کرد.)

گذشته از اینکه حکمت منع الهی از نزدیکی به شجره ممنوعه در علم الهی است و لزومی ندارد در جایی از عالم وجود ثبت شده باشد تا اینکه با اطلاع آدم(ع) بر حقائق هستی ناسازگار باشد. شیطان ادعا کرد که این حکمت را می داند و به آدم(ع) گوشزد کرد و وی را با قسمهای مؤکد خویش گمراه ساخت.

نویسنده در خصوص بهشتی که آدم(ع) و حوا در آن می زیسته اند چنین بیان داشته: (... این جایگاه برین همان کره عظیمی بوده است که بالاتر و دورتر از کره مریخ در مدارى به گرد خورشید می چرخیده است و اینک سنگپاره های آن در همان مسیر به گردش ادامه می دهند.) صفحه ۲۹۲

نخستین پرسشی که در این خصوص برای هر خواننده ای مطرح می شود، دلیل بر این مدعا است. ایشان در صفحه بعد چنین آورده است:

(... اما اگر این جایگاه را از دست بدهید، گرسنگی و بی جامگی و تشنگی و تفت و تابش خورشید به سراغ شما خواهد آمد.) صفحه ۲۹۳

با این که در عبارت قبلی تصریح بر گردش این جایگاه برین مدار خورشید شده و طبیعتاً همچون زمین باید مورد تابش خورشید باشد. در عبارت بعدی چنانکه ملاحظه می شود این جایگاه را از تفت و تابش خورشید مصون دانسته است! اگر مراد این است که در آن جایگاه به دلیل دوری از خورشید، شعاع نور خورشید و گرمی حاصل از آن بسیار کم رنگ است، بنابراین شایسته سکونت هیچ جنبنده یا دست کم انسان و بسیاری از حیوانات نمی باشد. و اگر مقصود این است که در آنجا تابش خورشید، ملایم و موافق طبع انسان است، در زمین نیز در برخی از مناطق چنین می باشد، پس این ویژگی نمی تواند مزیتی برای آن جایگاه باشد که از دست دادنش تهدیدی برای آدم(ع) باشد. بنابراین چگونه ما می توانیم بهشت آدم(ع) را بطور قطع به نقطه ای اختصاص دهیم که گذشته از اینکه فرضیه های علمی نجومی که گویا مستند این ادعا هستند، جز گمان نتیجه ای نمی دهد و هرگز به علم نمی رسد، در درون خویش نیز دچار تناقض است؟ افزون بر اینکه اینها حقائق هستند که جز با اخبار قرآن کریم یا روایات قطعی غیرمتعارض به کنه و واقعیت آن نمی توان رسید.

نویسنده در مورد طرد شیطان و مهلت خواستن وی چنین می نویسد: (... خداوند به وی گفت از این جایگاه برین دور شو که حق نداری در این جا کبرورزی... شیطان تقاضای مهلت کرد و گفت: (أنظرنی الی یوم یبعثون) تا روز رستاخیز بشر به من مهلت بده تا در این جایگاه برین بمانم و خداوند به او گفت: مهلت داری اما تا روزی معین... و منظور خدای عز و جل از

روز معین، روزی بود که هبوط همگان از آن جایگاه برین صورت بگیرد که آدم و حوا و نسل بشر و شیطان با ذریه او همگان به کره زمین نقل مکان دهند. (صفحه ۲۹۲ در این قسمت به چند مطلب اشاره شده است:

الف. شیطان از ساکنان همان بهشتی بوده که آدم(ع) در آن می زیسته.

ب. شیطان برای ادامه سکونت در آن جایگاه مهلت خواسته است.

ج: (یوم الوقت المعلوم) که انتهای مهلت شیطان از جانب خداوند متعال است، روز هبوط آدم از بهشت بوده است.

د. طرد شیطان، هبوط وی از آن جایگاه و استقرارش در این کره خاک می باشد.

اکنون می گوئیم: آیه: (قلنا للملائكة اسجدوا لآدم) شیطان را فردی از ملائکه شمرده است، با اینکه در آیه دیگر تصریح به جن بودن وی می کند: (کان من الجن... ) و ظاهر این دلالت دارد که وی همراه ملائکه در مقام قرب، مشغول عبادت حق تعالی بوده که فردی ادعایی از ملائکه بیان شده است و مولی علی(ع) نیز در نهج البلاغه بدین معنی تصریح فرموده است:

(... و کان قد عبدالله ستة آلاف سنة لا یدری أ من سنی الدنيا أم من سنی الآخرة... ماکان الله سبحانه لیدخل الجنة بشراً بأمر اخرج به منها ملكاً. ان حکمه فی اهل السماء و اهل الارض لواحد... ) (خطبه ۲۳۴ که برخی آن را خطبه قاصعه خوانده اند)

... شیطان، شش هزار سال بود که خدا را عبادت می کرد که مشخص نیست از سالهای دنیا یا آخرت است... خداوند سبحان بشری را بواسطه امری (تکبر) داخل بهشت نمی کند که بواسطه آن فرشته ای را از آن خارج کرده است. به درستی که حکم او درباره اهل آسمان و زمین یکی است. در همین جا بود که حکم خداوند به سجده بر آدم صادر شد و پس از سرپیچی شیطان از این امر، از آن مقام و جایگاه قرب رانده شد و پس از مهلت خواستن وی تا (یوم الوقت المعلوم) مهلت داده شد و سپس خداوند متعال آدم را در بهشت سکنی داد. و بدینها نیز در نهج البلاغه تصریح شده است:

(... فقال سبحانه: اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابليس... فاعطاه اليه النظره استحقاقاً للسخطة و استتماماً لللیلیة و انجازاً للعدة فقال: انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم، ثم اسکن سبحانه آدم داراً أرغد فیها عیشه... ثم بسط الله له فی توبته... و وعده المرد الی جنته...) (خطبه اول، نهج البلاغه)

... پس خداوند سبحان فرمود برای آدم سجده کنید. آن گاه جز شیطان تمام ملائکه سجده کردند... پس خداوند او را مهلت فرمود برای اینکه امتحان و آزمایش تمام شود و وعده به انتها برسد. پس فرمود تو از مهلت داده شد گانی تا روز وقت مشخص. سپس خداوند سبحان، آدم را در مکانی که ه وسائل زندگانش گسترده بود سکنی داد... سپس خداوند سبحان برای آدم زمینه بازگشت و توبه اش را فراهم آورد... و به او وعده داد که به بهشتش بازگرداند...

در این عبارت تصریح شده که سکونت آدم(ع) در بهشت پس از سرپیچی شیطان و مهلت خواستن او و پاسخ الهی دائر بر مهلت وی تا روز معلوم بوده است و نیز از ظاهر کلام استفاده می شود، بهشتی که آدم(ع) در آن می زیسته موجود است و دوباره در آن سکنی خواهد گزید. از آنچه تاکنون آوردیم مطالب زیر آشکار می شود:

الف. شیطان از ساکنان بهشت آدم(ع) نبوده و از آن جایگاه طرد نشده است، چون دلیلی نداریم بر اینکه خلقت جایگاه برین ادعایی نویسنده که کره ای از کرات بوده و تمام کرات دیگر قبل از ایام عبادت شیطان بوقوع پیوسته، تا چه رسد به اینکه او را از ساکنان آن مکان بدانیم، چنانکه روشن شد مسائل مربوط به استنکاف شیطان از سجده بر آدم(ع) و طرد وی، پیش از سکونت آدم(ع) در بهشت بوقوع پیوسته است و دلیلی هم نداریم بر اینکه شیطان پس از سکونت آدم(ع) در بهشت نیز بدانجا منتقل شده است.

ب: مهلت خواستن شیطان برای ادامه سکونت در آن جایگاه نبوده، چنانکه نویسنده ادعا کرده است، چون سکونتی نبوده تا برای ادامه آن، مهلت خواسته باشد.

ج: (یوم الوقت المعلوم) که انتهای مهلت شیطان ذکر شده روز هبوط آدم(ع) از بهشت نبوده، بلکه این تعیین پیش از سکونت آدم(ع) در آن جایگاه انجام گرفته است. در قرآن کریم شیطان از جنیان شمرده شده: (کان من الجن) و در سوره جنّ از قول پریان آمده است:

(وانا لمسنا السماء فوجدناها ملئت حرساً شديداً و شهباً. و انا كنا نقعد منها مقاعد للسمع فمن يستمع الآن يجد له شهاباً رصداً)

از این آیات شریفه استفاده می شود که گستره جولان پریان تا حدود آسمانها که جایگاه فرشتگان است امتداد می یابد تا آنجا که می توانند از اخبار عالم بالا مطلع شده و بدان دست یابند. بنابراین شیطان نیز که به تصریح قرآن کریم یکی از آنها است، چنین فضایی را در حیطه ترکتازی خویش در اختیار دارد و محدود به این کره خاکی نیست.

بنابراین انتقال شیطان از کره ای دورتر از مریخ (که جایگاه برین به ادعای نویسنده بوده) به سوی کره زمین، نمی تواند درست باشد، زیرا بنابر آنچه بیان شد، انتقالی این چنین در مورد وی انجام نگرفته . و اگر در برخی روایات تصریح به انتقال وی به زمین شده است، مقصود کره زمین نباید باشد، بلکه زمین در برابر آسمان است که تمام این کرات و عالم ماده را شامل می شود، چنانکه در آیات و روایات، زمین به عنوان نمادی از عالم ماده در مقابل عالم بالا به کار رفته است و خصوصیتی برای کره زمین نمی باشد:

(الذی خلق السموات و الارض و ما بینهما فی ستّة ایام)

کسی که آسمانها و زمین و آنچه را که بین آن دو هست در شش روز آفرید.

بنابراین باید مراد از طرد وی، رانده شدن از مقام قربی که ورای عالم ماده است باشد که در آنجا همراه ملائکه سالیان دراز مشغول عبادت بوده، نه تقاضای ادامه سکونت در جایگاه برین (چنانکه نویسنده ادعا کرده بود).

از همه اینها که بگذریم بنابر ادعای نویسنده اگر انسانی در غیر کره زمین زندگی کند، از شر وسوسه های شیطان باید در امان باشد!

نویسنده در مورد چگونگی پیدایش نسل اولیه بشر چنین بیان داشته:

(پس از هبوط نطفه های بشری و همراه شدن آب حیات و سایر شرایط بهشتی بود که نسل بشر در سراسر کره زمین منتشر گشت و آن روایات و اساطیری که در باب تکثیر نسل بشر وارد شده است و می گوید: برای اولین فرزند آدم، حوریه بهشتی از آسمان آمد و دومین فرزند او را با یک زن ج نئی به نکاح درآوردند، مخالف قرآن است که می گوید: ما برای نسل بشر از جنس خود آنان همسر و جفت آفریدیم... تمام این توهمات به علت جمود فکری و نرسیدن به عمق آیات قرآنی حاصل شده است: قرآن مجید به صراحت می گوید: (قال اهبطوا بعضکم لبعض عدو و لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین) (اعراف / ۲۵ - ۲۴) خداوند به آدم و حوا و به نسل بشر گفت: شما همگان به زمین فرود شوید... خداوند عزت نطفه های انسانی را در کره بهشتی آفرید و پرورش داد.) (صفحه ۲۹۲ - ۲۹۳)

و در همین ارتباط با صراحتی بیش تر در بررسی تاریخ نوح(ع) چنین آمده است:

(در سوره نوح آیه ۱۸ به صراحت از زبان نوح(ع) یاد می کند که به امت خود گفت: (والله أنبتکم من الارض نباتاً... ) این صراحت بخاطر آن بود که امت نوح(ع) می دانستند اجداد آنها مانند نباتات از زمین روییده اند و این خود گواهی می کند که نسل آن زمان از طبقات اولیه بشر بوده اند که نطفه های آنان به همراه آب حیات بهشتی به زمین نازل شده تا و پود وجودشان بر روی بستر زمین پرورش یافته است) (صفحه ۲۹۷)

ایشان ازدواج اولین فرزند آدم را با حوریه بهشتی که در برخی روایات آمده اساطیر خوانده و این مطلب را مخالف با قرآن نیز دانسته است. اکنون، عرض می کنیم: نظریه شما هم در مورد پیدایش نسل اولیه بشر مخالف با قرآن کریم است که انسانها را بوجود آمده از زن و مرد می داند:

(فلینظر الانسان مم خلق. خلق من ماء دافق. یخرج من بین الصلب و الترائب)

پس نمی شود انسانهای زیادی قبل از نوح(ع) به صورت رویدن از زمین به وجود آمده باشند و اگر در برخی از آیات به رویدن تعبیر شده، چنانکه نویسنده بدان تصریح و برای اثبات نظریه خویش به آن استناد جسته است و یا در مورد (هبوط) لفظ جمع (اهبطوا) استعمال شده، نمی تواند مستندی برای نظریه ایشان باشد. زیرا این آیات و آیه های همانند آن، برخی معرکه آراء مفسران است و برخی توجیه های پذیرفتنی نیز ارائه شده که مخالفتی با سایر آیات ندارد و لزومی ندارد نظریه ای ابراز شود که اولاً حداکثر ظنی است و ثانیاً مستند به سنت نیست و ثالثاً با دیگر آیات قرآن نیز مخالف است.

و اما اینکه ازدواج اولین فرزند آدم با حوریه بهشتی مخالف با قرآن است که می فرماید برای نسل بشر از جنس خود آنان همسر و جفت آفریدیم، پذیرفته نیست. چون نقض یک یا دو مورد در مورد مطلقات و عمومات در قرآن کریم و روایات ضرری بدانها نمی رساند، زیرا وقوع آن در قرآن مجید از

مسلمات است. مانند وجود حضرت آدم(ع) و عیسی(ع) از غیر زن و مرد با اینکه قرآن کریم تصریح دارد:

(انا خلقناکم من ذکر و انثی) یا (فلینظر الانسان ممّ خلق. خلق من ماء دافق. یخرج من بین الصلب و الترائب) (طارق/۵-۷)

نویسنده سپس چنین ادامه می دهد:

(... نسل بشر را از کره بهشت بیرون ریخت تا در کره زمین دیری بپایند و لحظه ها و روزها و ماهها و سالها با شیطان دست و پنجه نرم کنند: انسان گناه کند و خدا او را ببخشد بی آن که مستوجب آتش شود طاعت بجا آورد و یک قدم به بهشت و رضوان الهی نزدیک شود و چون مرتکب خطا شود باز به قهقرا بازگردد و بالاخره در فراز و نشیب زندگی سرد و گرم روزگار ببیند و قدر نعمت و عافیت بشناسد و دوست و دشمن را تمیز دهد باشد که پس از سالها عمر و زندگی شایستگی بهشت را تحصیل کند.) (صفحه ۲۹۴)

و نیز در همین ارتباط (مسئله جهنم) در بررسی تاریخ (شعیب(ع)) در ترسیم نزول عذاب بر قوم وی که به ادعای ایشان فرود سنگی آسمانی بوده است چنین آمده است:

(محل فرو افتادن این سنگ داخل جنگل بود و در اثر آتش گرفتن جنگل آتشی عظیم با دودی غلیظ و سیاه بر سر شهر سایه افکن شد و بارانی از خاشاک و خاکستر بر سر آنان فرو بارید این گونه عذاب شباهت کاملی دارد با عذاب دوزخ که به تعبیر قرآن (عذاب یوم عظیم) است. قرآن مجید درباره عذاب دوزخ می گوید:

(انا اعتدنا للظالمین ناراً احاط بهم سردقها) و نیز می گوید: (انها علیهم مؤصده فی عمد ممدده) که در دوزخ مانند سیاره زهره گازها به آسمان متصاعد می شود و تا به جو بالا نرسد مشتعل نمی گردد و گویا آتش را مانند ضمیمه ای سیاه بر سر کره زهره طناب کشیده اند و سا بیان کرده اند... (صفحه ۳۴۸)

وقتی این اظهارات را با عبارت پیشین کنار هم بگذاریم بویژه جمله: (بی آن که مستوجب آتش شود) بوی توجیه جهنم و عذاب گناهکاران در وی به آن گونه که معمول و معروف است استشمام می شود، ولی ما به لحاظ اجمال کلی عبارت قضاوتی نداریم و خوانندگان را به دقت در جملات آن توصیه می کنیم.

نویسنده در قسمت (هابیل و قابیل) چنین بیان داشته است:

(... باید دانست که کلمه (ابنی آدم) دلالت ندارد که این دو تن باید از صلب آدم ابوالبشر و شکم حوا همسرش به دنیا آمده باشند، زیرا کلمه آدم و فرزندان آدم به عنوان نسل آدم تلقی می شوند نه فرزندان صلبی او. قرآن مجید در هفت مورد کلمه (بنی آدم) را ذکر می کند و بدون تردید فرزندان صلبی او را منظور نمی دارد...) (صفحه ۲۹۴)

یک. ایشان با اینکه خود پیش تر تصریح کرد: (امت نوح(ع) می دانستند اجداد آنها مانند نباتات از زمین روییده اند) و پیدایش نسل اولیه بشر را بدین گونه توجیه کرد، چگونه می تواند کلمه (بنی آدم) را به عنوان نسل آدم در قرآن کریم و روایات وارده معنی کند؟ چون طبق نظریه ایشان،

انسانهای کنونی از نسل انسانهای روئیده شده از زمین هستند نه آدم(ع) ابوالبشر، یعنی آدم(ع) بنا به ایده ایشان (ابوالبشر) نمی باشد. و چاره ای ندارد جز آن که توجیهی دیگر برای این کلمه (بنی آدم) که در آیات و روایات آمده است خلق نماید. چون تنها در روایات استعمال نشده تا بتوان با حربه (اسطوره) که بارها ایشان از آن استفاده می کند آنها را از صحنه حذف کرد!

دو: در چند مورد که قرآن کریم با بکاربردن کلمه: (بنی آدم) نسل آدم(ع) را اراده کرده منظور امری فراگیر بوده که تمام انسانها را شامل می شده است و گرنه در موارد چندی که حکایات اقوام پیشین و یا برخی افراد را نقل می کند و موضوع خصوصیتی دارد از این کلمه (بنی آدم) استفاده نمی کند با اینکه همه از فرزندان آدم هستند. پس ما نمی توانیم (ابنی آدم) را قیاس به (بنی آدم) کنیم و بگوییم در آنجا هم مراد فرزندان غیرصلبی او هستند. گذشته از استهجان معنوی که در جمله بنابراین معنی به وجود می آید که از شأن قرآن کریم به دور است.

در قسمت بررسی تاریخ ابراهیم خلیل(ع) چنین آمده است:

(... از پیامبران پس از ابراهیم هیچ یک بر قوم خود نفرین نکرد و اگر نفرین کرد مانند یونس بن متی بی اثر ماند، بلکه همه آنان به سیره ابراهیم و آهنگ خاصی که در نشر توحید در پیش گرفت اقتدا کردند و راه مهاجرت در پیش گرفتند... ) (صفحه ۳۲۵)

این ادعا (نفرین نکردن پیامبران پس از ابراهیم) عجیب است چون لوط(ع) که معاصر ابراهیم(ع) بوده ظاهراً آیین شریعتی جداگانه نداشته و بر شریعت ابراهیم(ع) بوده چون قرآن کریم تصریح دارد: (فَأَمِّنْ لَهُ لُوطًا) (عنکبوت/ ۲۶) پس از این که قومش گفتند: اگر تو از راست گفتارانی بگو تا خدا بر ما عذاب نازل کند. گفت: (رب انصرنی علی القوم المفسدین) و سپس قرآن کریم چگونگی آمدن ملائکه را جهت نابودی قوم لوط بیان می کند.

و همچنین قرآن مجید چگونگی نفرین موسی(ع) فرعونیان را چنین نقل می کند:

(وقال موسی ربنا انک آتیت فرعون و ملاًه زینةً و اموالاً فی الحیوة الدنیا ربنا لیضلوا عن سبیلک ربنا اطمس علی اموالهم و اشدد علی قلوبهم فلا یؤمنوا حتی یروا العذاب الالیم) یونس / ۸۸

و در مورد یونس(ع) نیز نفرینش بی اثر نماند، بلکه عذاب نازل شد، ولی پس از ایمان آوردن قومش عذاب نازل شده برطرف گردید، چنانکه قرآن کریم به صراحت بر این امر دلالت دارد:

(فلولا کانت قریةً امنت فنفعها ایمانها الا قوم یونس لما آمنوا کشفنا عنهم عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا و متعناهم الی حین) یونس / ۹۸

در بررسی سیره لوط(ع) چنین آمده است:

(... در مورد این فاحشه زشت، اساطیری وارد شده است بر این اساس که شیطان برای آنان مجسم شد و کار زشت لوط را به آنان تعلیم داد. ولی این اسطوره مخالف قرآن است که گفت: (انه یراکم هو و قبیلہ من حیث لاترونهم) (اعراف/ ۱۲۷)

شیطان وهمردیفان او شما را می بینند از آن جا که شما آنان را نمی بینید.

علاوه بر اینکه تجسم نمی تواند وجود مادی داشته باشد که لمس و مباشرت را ایجاب کند بلکه باید گفت: شیطان در عالم خواب با همه ملتها مواجه می شود و این کار زشت را ترویج می کند ولی تا

آن زمان هیچ ملتی به دعوت شیطان پاسخ مثبت نداده بود و این مردم بد سیرت بودند که برای اولین بار مرتکب این کفران عظیم شدند) (صفحه ۳۳۴)

چنانکه پیش از این یادآور شدیم برخی مطالبی را که قرآن کریم به گونه عام بیان کرده و در قالب جمله های خبریه یا به صورت دیگر به ترتیب موضوعها و احکام بار شده بر آنها ارائه نموده، با در نظر گرفتن حال عمومی موضوع می باشد و این منافاتی ندارد با اتفاقاتی که گاه بر خلاف این سیره متعارف اتفاق می افتد، چنانکه قرآن مجید با اینکه در آیه یادشده تصریح به دیده نشدن شیطان توسط انسان دارد در مورد آدم(ع) می فرماید شیطان آدم را با قسمهایی که خورد اغوا کرد. مگر گفته شود آن نیز در خواب بوده است!

و نمونه های زیادی برای آن می توان یافت: قرآن کریم می فرماید: (ولاتعلم نفس بأی ارض تموت) حال آن که بسیاری از اولیاء از محل دفن خویش و بلکه دیگران خبر داده اند. بنابراین آشکار شدن شیطان برای قوم لوط(ع) منافاتی با آیه شریفه ندارد. و اینکه ایشان اظهار داشته: (تجسم نمی تواند وجود مادی داشته باشد که لمس و مباشرت را ایجاب کند) اولاً، کیفیت وجودی شیطان برای ما ناشناخته است و اینکه آیا او می تواند در قالبی مادی ظاهر شود؟ و ثانیاً، چنانکه انسان رؤیاهای مختلفی را هنگام خواب سیر می کند و تمام اتفاقاتی که در بیداری برایش می افتد در خواب نیز می بیند و هیچ متوجه جسم بودن یا نبودن خود و اشیائی که با آنها برخورد می کند در آن هنگام نیست و مانند بیداری از آنها متوحش یا متلذذ می شود و چه بسا آثاری را در بیداری از آنها می بیند. بنابر این ممکن است ظاهر شدن شیطان برای قوم لوط و تعلیم لواط این چنین بوده است. لذا بدون تحقیق همه جانبه و رسیدن به نتیجه ای قطعی نمی توان روایتی را با حربه اسطوره بودن کنار زد و حکم به مجعول بودن آن کرد.

سپس نویسنده چنین ادامه می دهد:

(غذایی که بر قوم لوط نازل شد، یکی از سنگهای عظیم آسمانی بود که در کنار شهرهای آنان فرود آمد و با لرزشی مهیب سرزمین آنان را زیر و رو کرد. و چون این سنگ عظیم از آسمان سوم یعنی آستروئیدهایی که در فضای بین مریخ و مشتری می چرخند فرود آمده بود، در اثر جاذبه و فشار حرکت سنگریزه های فراوانی با خود آورد که بعد از زیر و رو شدن سرزمین آنان بر سر فراریان فرو ریخت و همگان را نابود ساخت: (امطرنا علیهم حجاره من سجیل ... ) (صفحه ۳۳۴)

قرآن کریم عذاب قوم لوط را چنین بیان می کند:

(فاخذتهم الصیحه مشرقین. فجعلنا عالیها سافلها و أمطرنا علیهم حجاره من سجیل. ان فی ذلک

لآیات للمتوسمین) حجر ۷۳ - ۷۵

پس آنها را صبحگاهان صیحه ای در گرفت. پس زبرین آن را زیرین قرار دادیم و بر آنها سنگ از (سجیل) بارانیدیم. بدرستی که در این برای پندگیرندگان هر آیه نشانه هایی است.

در آیه شریفه به سه مورد عذاب اشاره شده است:



صیحه (ندائی مهیب)، زیر و رو نمودن، باریدن سنگ کل (سجیل) بنا بر قولی در معنای این لفظ. گویا نویسنده برای جمع بین این سه عذاب، مجبور به خلق چنین داستانی شده است، ولی این تفسیر از جنبه های مختلف دارای اشکال است:

ایشان ادعا کرده که (سجیل) سنگریزه های فراوانی بود که بر سر فراریان فرو ریخت. قرآن کریم تعبیر (عالیها سافلها) داری یعنی زیر و روی کامل. با این وجود آیا معقول است کسی بماند تا اینکه در هنگام فرار با سنگریزه به قتل برسد!

همچنین تصریح کرده که سنگی عظیم از آسمان در کنار شهرهای آنان فرود آمد که بوسیله لرزش آن سرزمین آنان زیر و رو گردید. حتماً چنین سنگی باید به حجم کوهی باشد و به صدها تن وزن آن برسد تا بتواند که سرزمین وسیعی را زیر و رو کند. و اگر چنین است چگونه قرآن کریم اش اره ای بدان نکرده در صورتی که می تواند آیه ای بزرگ از آیات الهی و پندی برای مردم باشد و در ذیل همین آیات، دو مرتبه لفظ (آیه) تکرار شده به صورت مفرد و جمع، و این خلاف روش قرآن کریم است که چنین آیه بزرگی در آن مکان موجود باشد و بدان اشاره نداشته باشد و قرآن مجید خود تصریح دارد که شما روز و شب بر آن وادی می گذرید: (وانکم لتمرّون علیهم مصبحین و باللیل أفلاتعقلون)

و با آن که آن وادی گذرگاه بوده به تصریح قرآن، ولی در هیچ تاریخی وجود چنین سنگی آسمانی نقل نشده است. گذشته از اینکه چنین حکایتی که پدید آمده از ذهن نویسنده و گویا براساس برخی فرضیه های نجومی است و مستند به صریح قرآن کریم یا احادیث قطعی یا علم نمی باشد، چگ و نه تفسیری قطعی برای آیات شریفه قرآن مجید می شود و آیا تفسیر به رأی که به شدت مورد نهی قرار گرفته جز این است؟

در قسمت بررسی تاریخ (ایوب) چنین آمده است:

(... قرآن مجید به شیطان وعده می دهد و رخصت عنایت می کند:

(واجلب علیهم بخیلک و رچلک و شارکهم فی الاموال و الاولاد) (اسراء/ ۶۴)

و این سواره و پیاده شیطان که می توانند در خون بشر شناور باشند (یحیی من ابن آدم مجری الدم) و می توانند در نطفه فرزندان بشر شرکت کنند و یا در اموال آنان تصرف نمایند و به آتش بکشند، غیر از میکروبها و ویروسهای عفونت زا چیز دیگری نیستند... (صفحه ۳۴۵)

اینکه فی الجمله ادعا کنیم در برخی از روایات، بویژه روایاتی که در باب طهارت و نجاست و در مورد پاکیزگی انسان وارد شده است، مراد از شیطان، میکروبها و ویروسهای عفونت زا باشد، شاید دور از واقعیت نباشد. و اما اینکه در تفسیر آیه شریفه یادشده مطلقاً اعوان و انصار شیطان را که در کار اغواء بشر او را یاری می کنند، منحصر به میکروبها و ویروسهای عفونت زا بدانیم، یکی دیگر از نظریه های غریبی است که ایشان عنوان کرده است. چه آن که خود قرآن کریم تصریح دارد:

(انه یراکم هو و قبيله من حیث لاترونهم)

به درستی که او و قبيله اش از آنجایی که شما آنها را نمی بینید، شما را می بینند.

در این آیه شریفه قبیله شیطان نیز مانند خود وی از امور غیرمربوط به عالم شهود خوانده شده اند و اگر مراد میکروبها باشند که مربوط به همین عالم اند و با چشم (مسلح یا غیرمسلح) نیز دیده می شوند.

تفصیل قبیله شیطان که طبق این آیه شریفه از جنس خود او می باشند در آن آیه دیگر بعنوان پیاده و سواره بیان شده است. و گذشته از اینها سیاق آیه شریفه (اجلب علیهم...) و آیات قبل و بعد آن که در مورد اغوای بشر است، خود ادعای نویسنده را مردود می شمارد، چه آن که اغوا و سوسه ای است که در نفس انسانها تأثیر گذارده و افکار آنها را در اختیار می گیرد و به جهت دلخواه سوق می دهد. و گستره عمل میکروبها و ویروسهای عفونت زا به جسم انسان محدود شده و ارتباط مستقیم با جبهه نفسانی و روحانی وی ندارد.